

جایگاه کنونی مقاومت مسلحانه اجتماعی در ایران

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

شرایط ایران به سمتی می رود که در آینده ای نه چندان دور تحولات در آن ناگزیر خواهد شد. حرکت‌های صنفی و نیز خیزش‌های اعتراضی کوچک و بزرگ از این پس گسترش خواهد یافت، زیرا توانایی‌های نظام برای کنترل اوضاع از طریق نهادهای حکومت گری به حداقل‌های خود نزدیک می شود. از این پس رژیم، بسیار بیشتر از گذشته، به سوی حفظ اوضاع از راه سرکوب خواهد رفت. سرکوبی که هر چه بیشتر خشن و بی رحم خواهد شد. آیا جامعه همچنان توان تحمل این سرکوب را خواهد داشت و یا اینکه برخوردهایی تند قابل پیش بینی است؟ جامعه در مقابل این سرکوب‌گری نوین چه نوع واکنشی نشان خواهد داد؟ چه استراتژی را باید در پیش گرفت که سرکوبها موثر واقع نشوند و جامعه بتواند، با پرداخت هزینه ای کمتر، به تغییر آفرینی در نظام سیاسی حاکم دست پیدا کند؟ در این مقاله به بررسی این سوالات می پردازیم.

*

آینده ی جنبش، آینده ی رژیم

به علت عدم حل ساختاری، مشکلات اقتصادی و اجتماعی در حال انباشته شدن هستند و به تدریج به سمت مراحل حاد خود می روند. جنبش های صنفی در میان کارگران، دانشجویان، جوانان و طبقات محروم جامعه کاملاً در حال افزایش تصاعدي است و هر روزه در جریان اخبار آن هستیم. گسترش این حرکت ها با توجه به اینکه جمهوری اسلامی پاسخی برای علت ها ندارد قابل پیش بینی است. در آینده، فراگیر شدن این خیزش ها و اعتراضات صنفی رژیم را به مرحله ای خواهد کشاند که میان تسلیم شدن در مقابل اراده ی تغییرگری و یا در افتادن با جامعه ناگزیر به انتخابی نهایی خواهد شد.

برخی بر این باورند که رژیم کنونی تحت فشارهای روز افزون ناچار به پذیرش دگرگونی خواهد شد و در حرکتی مانند فراندوم، قبول خواهد کرد که قدرت را به دست نمایندگان مردم واگذار کند. چنین سناریوی هر چند بطور نظری محتمل است اما در عالم واقع با بافت اجتماعی و سیاسی حاکمیت کنونی در ایران در تضاد است. رژیم جمهوری اسلامی قدرت را در جریان یک انتخابات بدست نیاورده است که بخواهد در جریان یک انتخابات از دست دهد. رهبران کنونی نظام بر این نکته خوب آگاهند که قدرت را از بیست و چهار سال پیش «غصب» کرده اند و بنابراین در تمام این مدت، بر این امر اشراف داشته اند که حاکمیت، حق واقعی و مشروع آنان نیست. رژیم از نداشتن پایگاه توده ای خود بیش از 20 سال است که آگاهست اما کمترین تلاشی در جهت فراهم ساختن امکان ابراز نظر واقعی مردم فراهم نکرده است.

جمهوری اسلامی و مقامات آن می دانند که در طول این بیست و چهار سال، برای باقی ماندن بر سر قدرت چه ها کرده اند: چند ده هزار اعدام، چند صد هزار زندانی مخالف، چند صد قتل زنجیره ای، چند میلیون انسان آواره از میهن، چند صد نشریه و روزنامه به تعطیل کشیده شده، چند هزار ساعت شکنجه بر دهها هزار ایرانی... رهبران نظام از پرونده ی سیاه اعمال خود و مزدورانشان آگاهند و این آگاهی در حال حاضر که اوضاع برایشان خطرناک تر می شود بیش از هر زمان دیگری در نزد آنها فعال عمل می کند.

با یک چنین ذهنیتی، چگونه می توان تصور کرد که رهبران جمهوری اسلامی حاضر خواهند شد در یک چالش انتخاباتی، هست و نیست خود را به آراء مردمی بسپارند که از نفرت آنها

نسبت به خود آگاهند؟ در اینجا است که واژه توتالیتیر و یا تمامیت گرا برای حکومت ملاها معنای خود را می یابد.

فرضیه ای که ما عنوان می کنیم این است که **جمهوری اسلامی یا باید «تمام» قدرت را در چنگ داشته باشد و یا «هیچ» بخش از آن را.** حد وسطی برایش قابل تصور نیست. چنین حرفی اما اما نه از یک باور ایدئولوژیک یا مطلق گرا، بلکه از بررسی مکانیزم های درون نظام برمی خیزد.

چرا رژیم نمی تواند تمامیت گرا نباشد؟

برخلاف تصویری که معمولاً بار ذهن مخالفان رژیم حاکم است تمامیت گرا بودن رژیم جمهوری اسلامی ربط چندانی به ایدئولوژی درون آن ندارد. زیرا بنظر می آید که جمهوری اسلامی اصولاً ایدئولوژی خاصی ندارد؛ تنها یک **استراتژی بقاء** دارد که او را قادر می سازد برای حفظ حیات خود با آمریکا بستیزد یا با آن سازش کند، با اسرائیل اظهار دشمنی کند یا با او نزدیکترین روابط پنهانی را برقرار کند، به گروههای اسلامی سلاح بدهد یا مختصات محل آنها را به نیروی هوایی دشمنان این گروهها گزارش بدهد. جمهوری اسلامی هر گونه عقب نشینی، هر گونه سازش، هر گونه تحقیر، هر گونه وطن فروشی، هر گونه مردم ستیزی و باز هر گونه جنایت بدتر از کشتار تابستان 1367 را پذیرا می شود تا در قدرت باقی بماند. اما همین نظام یک خط قرمز هم دارد و آن «عدم تقسیم قدرت» است. در اینجا است که رژیم به گونه ای زیرساختی تمامیت گراست و قادر به نشان دادن هیچ انعطافی نیست.

بطور کلی ماهیت ساختارهای رژیم، از حیث منطق حاکم بر کارکرد آنها، ضد مردمی و ملوک الطوائفی می باشد. خصلت اصلی اجزای نظام غیر عقلایی بودن زیرساخت های حکومت گری اش می باشد. رژیمی مانند جمهوری اسلامی که نزدیک به 25 سال است یک مدیریت ضد خردگرا و ضد مردمی را به کشور اعمال کرده است دیگر نمی تواند به ناگهان و یا به طور تدریجی، از این نوع مدیریت کشور فاصله گیرد و یک اداره گری منطقی، خردگرایانه و هماهنگ با خواستههای مردم را در کشور اعمال کند. چنین کاری به مثابه آنست که در ساختمانی که همه طبقاتش تاکنون از کاه و گل ساخته شده است به ناگهان بخواهیم طبقه ای با دیوارهای سنگین سیمانی بسازیم. این اقدام سبب فروپاشی همه طبقات کاهگلی زیر آن خواهد شد. در واری مغزهای متفکر فراماسون و ماموریت دار پشت پرده رژیم که به عنوان خط دهندگان عمل می کنند، 24 سال مدیریت آخوند وار امور کشور با استفاده از مشتکی سبزی فروش فرمانده کل سپاه شده، قصاب معاون وزیر شده، بنای ریس شرکتهای بزرگ دولتی شده و مشتکی مدیر و سرتیپ پاسدار و وزیر فاقد دیپلم و نماینده دارای پنج سال تحصیل، ملغمه ای را ساخته است که امروز فقط توسط خودشان و آن هم با پیامدها و نتایج وضعیت کنونی قابل اداره است. در غیر این صورت، ایران یک زیوروسازی بنیادی را می طلبد تا مبنای اداره امور کشور، در کلیت خود، به سمت یک مدیریت خردگرایانه و دموکراتیک تغییر کند. علت اصلی شکست جریان اصلاح طلبی اخیر در ایران نیز همین بود که این جریان تلاش داشت تا به عقلایی کردن مدیریت بخش هایی از جامعه پردازد، در حالیکه بخش های مهم دیگری از جامعه در اختیار یک مدیریت ضد عقلایی است. ترکیب همگون و کارایی چنین مجموعه ای متناقضی ناممکن است.

جمهوری اسلامی به عنوان یک سیستم

نظام های سیاسی نمی توانند در دل خود نهادهایی را جای دهند که فلسفه ساز و کار آنها با یکدیگر تضادهای از نوع «آنتاگونیستی»، یعنی آشتی ناپذیر، دارند. برای درک این امر باید به «تئوری سیستم ها»¹ مراجعه کنیم که نشان می دهد، کارکرد بدون اشکال یک سیستم قبل از هر چیز ناشی از اداره ی اجزاء و کنش و واکنش های آنها بر اساس یک منطق همگون می باشد. هر سیستمی که بخواهد از دو منطق متفاوت مدیریت تبعیت کند به اشکالهای

¹ Ludwig von Bertalanffy, **Théorie générale des systèmes** – Ed. Dunod ; 2002

جدي ساختاري و يا فني برخورد خواهد كرد. ميان اجزاي يك سيستم كنش و واكنش حياتي وجود دارد. اين تعامل بايد به نيازهاي متقابل اجزاء پاسخ بدهد تا سيستم به درستي كار كند. هنگامي كه تعدادي از اين اجزاء، با منطق الف و برخي ديگر، با منطق ب اداره مي شوند، مشكلات ناشي از كنش و واكنش نامناسب ميان اين اجزاء آغاز خواهد شد. بخصوص وقتي **الف**، «بطور كامل»، مغاير با **ب** باشد.

نمونه ي تاريخي مشخصي كه در پيش رو داريم نظام شورويائي بود كه مابين 1917 تا 1987 كمابيش با يك منطق واحد اداره مي شد. درباره ي خوب يا بد بودن اين منطق مديريتي مي توان بحث كرد، اما اين مانع از آن نشد كه نظام سياسي حاكم بر شوروي، بزرگترين كشور جهان از حيث جغرافيايي سياسي و قومي را، به مدت 70 سال، تحت سيطره متحد خود نگه داشت. ایده ي پروسترويكا تلاشي بود براي وارد ساختن يك منطق مديريتي متفاوت در ساختارهاي حاكم بر شوروي آن روز. تفاوتی که سبب سخته ساختاری در کل نظام شد و چنانچه دیدیم، نتیجه ي چنين اقدامي چيزي نبود جز فروپاشي كل دستگاه سياسي حاكم. اين امر به دليل ناهمخواني منطق مديريتي شورويائي سابق و منطق مديريتي نوگرايي بود كه قرار بود در قالب «اصلاحات» در آن كشور در كنار هم عمل كنند. امري كه، بر اساس تئوري سيستم ها، از پيش محكوم به شكست بود.

تصادهاي دو روش مديريتي براي رژيم

جمهوري اسلامي نمونه ي ناب ديگري است از ناممكن بودن همنشيني دو نگرش مديريتي متناقض : يكي بر اساس دخالت اراده ي مطلق ولي فقيه، به عنوان جانشين خود خدا و باندها و تشكيلات درون نظام ، ديگري بر اساس مشاركت مردم در تصميم گيريها. در جدول زير مثالهايي از تناقض هاي ماهوي دو نوع مديريتي را مي بينيم كه بعضي از خوشباوران مي خواستند، يا شايد هنوز هم مي خواهند، به عنوان همزيست و قابل همنشيني، در حاكميت سياسي در ايران مستقر كنند :

روش مديريتي خردگرا	روش مديريت جمهوري اسلامي مانند 24 سال گذشته
اختصاص درآمدهاي كشور به هزينه هاي جاري و عمراني مورد تايد اكثريت جامعه	اختصاص درآمدهاي كشور به اهداف باندي، شخصي، مافياي، تروريستي، قشري
عدم دخالت در امور فردي ديگران و احترام به زندگي شخصي شهروندان	دخالت در امور شخصي افراد براي تحت اختيار گرفتن تمامي عرصه هاي زندگي
نظارت كامل بر هزينه ها و درآمدها در جهت جلوگیری از حيف و ميل اموال عمومي	رشوه خواري و مال اندوزي خانوادگي بدون هيچ گونه نظارتي
آزادي اندیشه و بيان و رعايت نهادينه آن در جامعه	خفه كردن صدای مخالفان از طريق قتل و جنایت و اعدام حیس و تبعید و تهدید
فراهم ساختن شرايط مناسب براي شكل گيري شهرونداني آزاده و با روحیه كه به هيچ عنوان اجازه هتك حرمت انساني خود را نخواهند داد	گسترش فرهنگ ترس و مرگ و غم در جهت جلوگیری از شكل گيري روحیه ي باطراوت و مقاوم در انسانها از طريق اعدام، اعتياد، اهانت بوسيله نيروي ضد «منكرات» و...
برقراري روابط دوستانه و صلح آميز با جهان در عين دفاع قاطعانه از حقوق و منافع ملي	گسترش ناامني، ترور و حشت در منطقه و در جهان در جهت يافتن جاياگاه خود در معاملات و معادلات بين المللي
تامين كيفيت بالاي آموزشي ضمن احترام به آزادي اندیشه و تقويت محتوايي دروس در مدارس و دانشگاهها از طريق خلاقيت و ابتكار عمل مستقل دست اندرکاران و متخصصان	پايين نگه داشتن سطح دانشگاهها و مدارس و تعيين محتواي آنها منطبق با ارزشهاي كهنه گرا و منفعت جويانه خود

تامین استقلال مالی افراد و اقشار، بدون احتیاج به چشم پوشی از ارزشها و حرمت خود برای تامین نیازهایشان	وابسته نگاه داشتن شهروندان به تامین نیازهای اولیه خود از طریق تبعیت از دولتی غارتگر و متجاوز که کنترل کامل منابع مالی را در اختیار دارد
تامین قانونمند نیازهای کلیه ی اقشار اجتماعی و برقراری مکانیزم های نظارت در جهت نبود ظلم و اجحاف به شهروندان	تامین نیازهای مالی اعوان و انصار و مزدوران و وابستگان خود و باز گذاشتن دست آنها در غارت، چپاول، تجاوز و جنایت، به شرط تبعیت و هواداری فعال از رژیم
عقد قراردادهای اقتصادی عادلانه، منطقی، کارشناسانه و پر منفعت برای کشور	حراج منابع، ذخایر، ثروتها و داراییهای ایران در جهت کسب سود و جلب نظر کشورهای خارجی برای باقی ماندن در قدرت

این جدول را می توان صفحه ها ادامه داد، اما همین چند نمونه کافیهست تا نشان دهیم که چگونه ماهیت عملکرد مدیریتی رژیم در دو دهه ی گذشته با يك مدیریت مردم گرا و خردورز در تضاد کامل قرار می گیرد. تصور رژیمی که بتواند هر دو این نگرش ها را به گونه ای هماهنگ و موثر در خود داشته باشد ناممکن است. آن چه از آن به عنوان تغییر تدریجی نام می برند در نگاهی دقیق به این معناست که تا مدتی، مثلا در طول يك یا دو دهه، رژیم می تواند هر دو این نگرش ها را در نهادهای خود بکار گیرد تا به تدریج به يك مجموعه ی یکسان دست یابد. چنین سناریویی جز در عالم ذهنیات قابل تصور نیست. از یکسو به این خاطر که اداره ی امور کشور با يك مدیریت دوگانه متناقض در سطح **کلان** ناممکن است و در بهترین حالت می توان اموری را در سطح **خرد** با همنشینی دو منطق مدیریتی متفاوت حل و فصل کرد. اما در اینجا نیز نتیجه، جز از بین بردن وقت و انرژی چیزی نیست، زیرا به محض خروج از سطح خرد، موانع ساختاری خود را با قدرت تمام تحمیل می کنند.

از سوی دیگر، منفعت جویان و دست اندرکاران مدیریت ضد عقلایی رژیم از خطرات این **استراتژی تغییر تدریجی** خوب آگاهند و لذا به طور برنامه ریزی شده در صدد مقابله ی فعال با آن برمی آیند. حتی اگر لازم باشد از طریق قتل های زنجیره ای. این همان تجربه شکست قابل پیش بینی جریان «اصلاح طلب» دوم خرداد در ایران است که در شش سال گذشته، جز ناکامی در مقابل محافظان مدیریت ضد عقلایی- مانند نهاد شورای نگهبان- چیزی بدست نیاورد.

استراتژی مناسب سرنگونی

نتیجه می گیریم که جمهوری اسلامی نظامی است که نمی تواند جز با يك منطق مدیریتی واحد و تمامیت گرا اداره شود و این همان منطقی است که بیش از 500 میلیارد دلار درآمد نفتی ایران را در 25 سال گذشته آنگونه غارت کرده است که درآمد سرانه هر ایرانی در شرایط کنونی به نسبت سال 1356 به مراتب کمتر شده است اما میزان رشد قیمتها 50 برابر بوده است.² جمهوری اسلامی تنها از طریق گسترش روزافزون فقر، نابرابری، اعتیاد، تن فروشی، کودکان خیابانی، قراردادهای آینده بر باد ده، به نابودی کشاندن جنگلها و مراتع و آبهای کشور، با افزودن بر آلودگی هوا و با چند برابر کردن بیماران جسمی و روانی و مبتلایان به ایدز و امثالهم می تواند بر سر قدرت باقی بماند. در يك کلام، رژیم ملاها تنها با چند برابر کردن سطح انحطاط و فاجعه کنونی کشور می تواند به حیات خود ادامه دهد.

بر این اساس، انتظار تغییر دادن رژیم جمهوری اسلامی از طریق **تدریجی**، تحت هر عنوان و اسمی که به آن بخواهیم بدهیم، بی نتیجه است.

این مطلب بدیهی ما را در مقابل يك نتیجه گیری قرار می دهد و آن اینکه **یا تمامیت رژیم باید بماند و یا تمامیت رژیم باید برود.**

² <http://www.irankhabar.com/headlines/Detailed/13140.html>

تمامی افراد و جناحهایی که می خواهند راه سومی نشان دهند، اگر استدلال بالا را معتبر بدانیم، به نوعی در خطا هستند. برخی نیز به دنبال به هدر دادن عمده نیروهای مبارز می باشند.

نگاهی این گونه به مبارزه، مردم ما را در داخل کشور و ایرانیان مخالف را در خارج از کشور در مسیر یک استراتژی واحد قرار می دهد و آن، **برکنار ساختن کلیت رژیم** است، یعنی خلع قدرت از تمامیت ساختارهای تحت حاکمیت کنونی.

این نگرش نه فقط وضعیت مخالفین حکومت را یکسره می کند، بلکه هم چنین استراتژی دفاعی بقای رژیم را نیز تعیین می نماید :

جمهوری اسلامی یا باید همه قدرت را به مخالفانش واگذار کند و یا اینکه همه قدرت را برای خود نگه دارد.

در حال حاضر هیچ علامتی که حکایت از نیت اولی باشد در مقامات نظام موجود نیست و بر عکس دیدیم که چند روز پیش ولی فقیه نظام « طرح چشم انداز بیست سال آینده»³ کشور را نیز ارائه داد. یعنی جنایتکاران و غارتگران در راس قدرت، در حال برنامه ریزی دراز مدت برای باقی ماندن هستند. در اینجا بر هر ایرانی است که انتخاب کند آیا حاضر به تحمل بقای رژیم جمهوری اسلامی برای دهه های آینده کشور هست یا خیر، اگر بلی که هیچ، اما اگر پاسخ منفی است باید دید چگونه قرار است که به این هدف تغییرآفرینی دست یابیم.

از آنجا که جمهوری اسلامی تصمیم ندارد به طور **داوطلبانه** قدرت را ترک کند باید به طور **غیر داوطلبانه** آنرا ترک کند یعنی از طریق **اجبار**. استفاده از زور مشروع⁴، برای پایین کشیدن جمهوری اسلامی از قدرت، یگانه ابزار انجام این مهم است.

در مقاله گذشته به اهمیت جنبش های صنفی برای شکل دادن به یک جنبش اجتماعی پرداختیم. بدیهی است که تمامی روشهای مبارزاتی معمول مانند اعتصابات، اعتراضات، تحصن، کم کاری، انواع نافرمانی ها و غیره باید در این راه مورد استفاده قرار گیرد. آگاه سازی توده های از علتها و ریشه های مشکلات کنونی و ایجاد آگاهی طبقاتی نزد محرومان جامعه کاریست ضروری که باید بطور روزانه پی گیری شود. خلاصه این که هیچ یک از ابعاد اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مبارزه برای ایجاد جنبش سرنگون ساز نباید فراموش شود. ضعف هر یک از این جنبه ها سبب آسیب پذیری جنبش براندازی و یا مشکلات پس از آن خواهد شد.

اما آنچه در شرایط کنونی و در کنار سایر ملزومات مبارزه سرنگون ساز باید به عنوان ابزار تکمیل گر مبارزه اجتماعی مورد نظر قرار گیرد نیاز مبرم به یک **بازوی مسلح** است. ضرورت این بازوی مسلح از آنجا ناشی می شود که :

1- جمهوری اسلامی باید از تمامیت قدرت کنار زده شود، یعنی باید در **کلیت** خود از صحنه سیاسی ایران حذف شود. چنین حرکتی نیاز به قدرتی دارد که بتواند هم از پس دستگاههای سیاسی و نموده های رژیم برآید و هم ماشین نظامی و سرکوبگر آنرا در هم بکوبد. بدون یک بازوی مسلح از میان بردن قدرت مخرب نظامی دشمن محال است. البته بازوی مسلحی که از آن صحبت می کنیم خود به تنهایی قادر به چنین کاری نیست و این در نهایت در یک رویارویی مسلحانه توده ای و با حضور وسیع مردم مسلح است که ماشین سرکوب رژیم در هم خواهد پاشید، اما این بازوی مسلح در مراحل نخست، وظیفه تضعیف ماشین نظامی دشمن و تقویت روحیه جنگندگی و اجتماعی کردن مبارزه مسلحانه در میان مردم را بعهده خواهد داشت.

³ http://www.radiofarda.com/transcripts/iran/2003/11/20031106_0430_0703_1039_FA.asp

4- منبع اصلی مشروعیت در جامعه شناسی، علوم سیاسی و علم حقوق رایج امروز رای و نظر اکثریت مردم جامعه می باشد. با این دید، استفاده از زور و نبرد مسلحانه برای دفاع از حقوق، حیات و حرمت خود توسط مردم آن جامعه از مشروعیت اجتماعی، سیاسی و حقوقی کامل برخوردار است.

2- حتی در حادثه‌ترین زمان و در اوج جنبش اجتماعی اعتراضی، باز رژیم جمهوری اسلامی در صدد برخواهد آمد تا به حمله و سرکوبگری بپردازد. در این صورت، مردم باید بتوانند بر روی یک بازوی مسلح برای دفاع از خود و در هم شکستن صف سرکوب بهره ببرند.

تشکیل این بازوی مسلح امروز در خارج از کشور ناممکن است، زیرا یک اراده ی گسترده ی بین المللی در صدد است تا رژیم جمهوری اسلامی را، برای غارت هرچه بیشتر ثروتهای مردم ایران و ارسال آن به این کشورها، در راس قدرت نگه دارد. لذا این در داخل کشور است که چنین بازوی مسلحی مردمی باید شکل گیرد و خود را برای ایفای نقش در دو زمینه فوق آماده سازد. امروز برای بالا بردن روحیه مبارزاتی جامعه، برای شکستن جو ترس و و انفعال، برای از هم پاشیدن روحی نیروهای رژیم هیچ چیز موثرتر از مقاومت مسلحانه اجتماعی نخواهد بود. چنین نیرویی امروز و با اتکاء به خشم و نفرت جوانان از رژیم می تواند به سرعت شکل گیرد. جذب نیروهای مناسب، سازماندهی آنها، استقرار نیروها در جامعه با پوشش اجتماعی، آموزش، تجهیز و سرانجام عمل کردن از مراحل مختلف کار می باشد.

نتیجه گیری :

بعنوان نتیجه گیری نهایی باید بگوییم که با توجه به واقعیت‌های مبارزاتی در درون جامعه از یکسو و واقعیت‌های سیاسی در درون رژیم از سوی دیگر، استراتژی مناسب برای سرنگون ساختن تمامیت نظام جمهوری اسلامی یک **استراتژی ترکیبی** است که در آن، تاکتیک‌های مختلف مبارزاتی به عنوان عوامل مکمل، در کنار هم عمل می کنند :

= گسترش جنبش های صنفی نزد کارگران، دانشجویان، فرهنگیان، بیکاران و ...
= افزایش حرکت‌های اعتراضی نسبت به وضعیت اقتصادی موجود در رابطه با مسائل مختلف مانند مسکن، بنزین، حمل و نقل، گرانی
= افشای جنایتها، خیانتها و غارتها و توضیح چرایی ها برای توده ها از طریق رسانه های ماهواره ای و سایر وسایل ارتباطی در محل
= تحریم هر گونه حرکت انتخاباتی که به یک طریق یا به طریقی دیگر سبب بقای رژیم شود.
= نشان دادن بی پایه و اساس بودن ایده رفراندم در عمل و بی اعتبار ساختن آن از طریق فشار گسترده بر رژیم جهت واکنش نشان دادن به آن
= تلاش برای نزدیک سازی نیروهای همگون و برانداز در میان نیروهای سیاسی انعطاف پذیر و امیدوار به ادامه حیات در اپوزیسیون
= تلاش برای قطع حمایت‌های بین المللی از رژیم ضد ایرانی جمهوری اسلامی
= تداوم بخشیدن به تظاهرات سراسری به بهانه های مختلف مانند 16 آذر و یا سایر مناسبت‌های سیاسی و حقوق بشری
= آماده سازی یک بازوی مسلح برای سازماندهی مقاومت مسلحانه اجتماعی

جوانان ایرانی مبارز برای این مورد آخر نباید منتظر دیگران باشند، دیگری جز **خود** وجود ندارد. نباید کمترین توهمی درباره اصلاحات و تغییر از درون رژیم و غیره داشته باشیم چرا که همه این روشها هم در تئوری و هم در عمل به شکست انجامیده است. نسل جوان باید با هشیاری آماده ی لشگرکشی های تازه **فریب کاران نو** باشند. شیرین عبادی، از اعضای تازه نفس این لشگر، چندی پیش تقاضا می کرد « ده سال» به اصلاح طلبان وقت داده شود تا شاید بهبودهایی در حوزه قضایی حاصل شود⁵. ماهیت ساختاری و عمل کردهای مشخص رژیم جمهوری اسلامی نشان داده است که تعیین تکلیف نهایی با این نظام فقط از طریق یک رویارویی قهرآمیز عملی با آن ممکن است. تشکیل بازوی مسلح در این راستاست که معنا می یابد.

جوانان داخل کشور می توانند با بهره گیری از تجارب گذشتگان، آموزش‌های سربازی، تجارب نظامیان مخالف رژیم و نیز منابع آموزش نظری، دانش لازم برای این کار را فراهم و اقدام کنند.

⁵ <http://fr.news.yahoo.com/031026/85/3gsif.html>

نباید فراموش کرد که برای تامین نیازهای این مبارزه باید ملزومات را از خود رژیم به غنیمت گرفت. نباید منتظر ظهور منابع دیگری بود. برای چنین مبارزه ای همه چیز در داخل کشور هست، فقط در دست افراد مناسب نیست و باید این امکانات را به دست صاحبان واقعی آنها یعنی مردم برگرداند.

جوانان ایرانی باید بدانند که نسل های گذشته از ترس و برای حفظ زندگی سرشار از ظلم و ستم و توهین خود دست به این مقاومت نزد و نتیجه آن بقای رژیم و وضعیت سیاه فعلی است که می بینیم. آن گروهی هم که به روش مبارزه مسلحانه باور داشت به خاطر خطاهای سیاسی خود موفق به این کار نشد. اینک با نسل جوان کنونی است که تصمیم بگیرد باز اسیر ترس و محافظه کاری شود و باز برای دو دهه دیگر شاهد بقای رژیمی باشد که 60 میلیون ایرانی را در این قفس جهنمی کرده است و یا برعکس، با شجاعت و قبول مسئولیت تاریخی خود، این مقاومت مسلح را شکل دهد و مبارزه ی آخرین را با دستگاه سرکوب رژیم آغاز کند.

بدیهی است که مبارزه قهرآمیز امروز بسیار کم هزینه تر از بیست سال پیش است. زیرا در شرایط کنونی اکثریت مطلق نیروهای رژیم مشتی مزدور در جستجوی پول و مزایا هستند که به محض برخورد با مقاومتی دلیرانه از جانب مردم از صحنه خواهند گریخت. هیچ نیرویی قادر به مقاومت در مقابل ملتی نیست که تصمیم گرفته است از حرمت انسانی خود نگذرد.

* *